



جایگاه بیعت و انتخابات در نظام سیاسی اسلام

پدیدآورنده (ها) : پورحسین، احسان

علوم سیاسی :: نشریه علوم سیاسی - دانشگاه باقرالعلوم (ع) :: پاییز و زمستان ۱۳۸۶ - شماره ۳۹ و ۴۰ (ISC)

صفحات : از ۹۹ تا ۱۲۲

آدرس ثابت : <https://www.noormags.ir/view/fa/articlepage/716750>

تاریخ داندلود : ۱۴۰۲/۰۲/۱۰

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی (نور) جهت ارائه مجلات عرضه شده در پایگاه، مجوز لازم را از صاحبان مجلات، دریافت نموده است، بر این اساس همه حقوق مادی برآمده از ورود اطلاعات مقالات، مجلات و تألیفات موجود در پایگاه، متعلق به "مرکز نور" می باشد. بنابر این، هرگونه نشر و عرضه مقالات در قالب نوشتار و تصویر به صورت کاغذی و مانند آن، یا به صورت دیجیتالی که حاصل و بر گرفته از این پایگاه باشد، نیازمند کسب مجوز لازم، از صاحبان مجلات و مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی (نور) می باشد و تخلف از آن موجب پیگرد قانونی است. به منظور کسب اطلاعات بیشتر به صفحه [قوانین و مقررات](#) استفاده از پایگاه مجلات تخصصی نور مراجعه فرمائید.



مقالات مرتبط

- انتخابات و ثبات سیاسی در جمهوری اسلامی ایران
- حقوق مخالفان سیاسی در حکومت امام علی (ع)
- جهانی شدن و چالش مشارکت سیاسی در جمهوری اسلامی ایران
- مبانی و اصول روابط بین الملل در اسلام
- مسئله یابی جایگاه دین در روابط بین الملل
- نظام سیاسی و دولت در اسلام (۱) (سیمای عمومی نظام سیاسی و دولت در اسلام
- نظام سیاسی و دولت در اسلام (۲) (نظام سیاسی اهل سنت)
- اصول و شاخصه های کارآمدی دولت در اندیشه امام خمینی قدس سره
- الگوی مشارکت سیاسی در نظریه های ولایت فقیه
- روش شناسی فقه سیاسی اهل سنت
- ولایت فقیه در حکمت سیاسی
- تبیین پذیری رویکرد سیاست خارجی انقلاب اسلامی در پارادایم های اصلی روابط بین الملل

عناوین مشابه

- اعتبار و جایگاه رأی اکثریت در نظام سیاسی اسلام
- کارکرد و جایگاه مجلس خبرگان در نظام سیاسی اسلام
- جایگاه (حکم حکومتی) در نظام سیاسی و حقوقی اسلام
- نظام عقلانیت سیاسی اسلام و جایگاه آن در شکل‌گیری تمدن نوین اسلامی؛ نویسنده: حجت الاسلام والمسلمین دکتر رضا غلامی
- بررسی و تبیین اهمیت و جایگاه شورا در نظام سیاسی اسلام
- انتخاب آگاهانه/ گزینش و انتخابات کارگزاران در نظام سیاسی اسلام
- بررسی تطبیقی اندیشه سیاسی توماس هابز و خواجه نظام الملک طوسی در باب جایگاه حاکم، مردم و قانون در جامعه
- نقش و جایگاه سیاسی زن در سیاستنامه خواجه نظام الملک طوسی: تقابل دیدگاه تحریم و تجویز مشارکت سیاسی زنان در عصر سلجوقی
- جایگاه اصل حداقل بودن حقوق جزا در نظام سیاسی حقوقی مبتنی بر مبانی جمهوریت و اسلامیت
- حاکمیت مردم در اندیشه سیاسی غرب و اسلام؛ «نظام دموکراتیک» و «نظام مبتنی بر شریعت مقدس در قانون اساسی ایران»

جایگاه بیعت و انتخابات

در

نظام سیاسی اسلام

تاریخ دریافت: ۸۶/۱۰/۱۲

تاریخ تأیید: ۸۶/۱۱/۱۸

احسان پورحسین*

بدون شک، به سبب تلازم حق و تکلیف در فرهنگ اسلامی، هم چنان که مردم، دارای حقوقی هستند و حاکم، در جهت ادای این حقوق، مسئولیت‌هایی دارد، و در برابر مردم دارای حقوقی است که ادای آنها بر عهده مردم است و برای رسیدن به اهداف متعالی جامعه اسلامی، مشارکت عموم مردم اجتناب‌ناپذیر است که بخشی از این مشارکت، در قالب بیعت و انتخابات تحقق می‌یابد.

در این نوشتار، در پی آن است تا به این پرسش اصلی پاسخ دهد که نگرش اسلام به منزله کامل‌ترین مکتب توحیدی به مسئله بیعت و انتخابات چیست؟ به عبارت دیگر آیا بیعت و انتخابات در قالب مشارکت و فعالیت سیاسی مردم، حق آنهاست یا تکلیف دینی آنان؟ در پاسخ به این سؤال معتقدیم که اگر حق آنان باشد، کسی نمی‌تواند این حق را سلب کند؛ چنان که نمی‌تواند آنها را به استفاده از این حق، مجبور کند. مردم آزادند مثلاً در انتخابات شرکت کنند یا نکنند، اما اگر تکلیف شرعی باشد، گرچه ممکن است در قوانین جامعه، مجازاتی برای آن در نظر گرفته نشده باشد، اما بدون تردید، شخصی که در انتخابات شرکت نمی‌کند، مستحق مجازات اخروی خواهد بود.

واژه‌های کلیدی: بیعت، رأی، حق رأی، اسلام، نظام سیاسی، انتخابات.

* دانش آموخته حوزه علمیه و کارشناس ارشد حقوق عمومی.

حکومت اسلامی، در گذشته، از طریق بیعت با حاکم تحقق پیدا می‌کرد؛ از این رو، وفاداری نسبت به حکومت در زمان گذشته، در قالب «وفاداری به بیعت» مطرح بود. در کلمات امام علی علیه السلام نیز از «وفاداری به بیعت» به منزله یکی از وظایفی که عموم شهروندان در قبال حاکم، بر عهده دارند و قوام اجتماع و حکومت بدان بستگی دارد، سخن گفته شده است. هر کس که ضرورت وجود حکومت را تشخیص دهد و نظم و نظام اجتماع را بدون وجود حکومت ناممکن بداند، «وفاداری به حکومت» را به حکم عقل، شرط نخست بقای حکومت خواهد شمرد. این وظیفه، اختصاص به حکومت خاصی ندارد و حکومت، چه نهادی بشری باشد و چه منصبی الهی، بقا و تداوم آن بستگی زیادی به التزام شهروندان به انجام این وظیفه دارد. اگر مردم، در حق حکومتی، بی‌وفایی کنند و آن‌را در برابر مشکلات داخلی و خارجی تنها گذارند، بدون شک، چنین حکومتی دوام نخواهد یافت؛ حتی اگر در رأس چنین حکومتی، بهترین انسان‌ها مانند پیامبر الهی یا امام معصوم باشد؛ زیرا، اساس و بنای خلقت بر این نیست که اگر مردم حکومتی را نپسندند و برای بقای آن تلاش نکنند، با امدادهای غیبی الهی حمایت شده و تداوم یابد.

بهترین شاهد بر این واقعیت، تجربه تاریخ ملت‌هاست. در تاریخ اسلام، امام علی علیه السلام و امام مجتبی علیه السلام به سبب بی‌وفایی مردم، در برابر دشمن، مجبور به ترک حکومت و انزوا شدند و حکومت واقعی اسلامی از بین رفت و سلطنت اموی، جای‌گزين آن شد. آنان، نه تنها وعده پیروزی به مردم را در صورت بی‌وفایی به حکومت ندادند، بلکه از شکستی که در انتظارشان بود، بیم دادند. چنان‌که امام حسین علیه السلام نیز آثار و عواقب بی‌وفایی و بیعت‌شکنی کوفیان را گوشزد کرده و در برخورد با سپاه کوفه به فرماندهی حر بن یزید ریاحی فرمودند:

نامه‌های شما به دستم رسید و فرستاده‌های شما مرتب آمدند که «شما، با بیعت خود، مرا به دشمن نمی‌سپارید و رهایم نمی‌کنید.» اگر بر بیعت خود استوار مانید، به رشد و کمال خود می‌رسید... و اگر این کار را نکردید و پیمان شکسته، دست از بیعت خود برداشتید، به جان خودم سوگند، از شما، این رفتار، ناشناخته نیست! شما، قبلاً، با پدر و برادر و پسر عمم، مسلم نیز چنین کردید! گول خورده کسی است که فریب شما را بخورد! شما «سعادت خود را نشناختید و نصیب ایمانی خود را تباه ساختید (و هر کس پیمان‌شکنی کند، تنها به زیان خود پیمان می‌شکند) و خدا نیز از شما بی‌نیاز خواهد بود».

پس وفاداری به حکومت و حاکم جامعه، به حکم عقل، وظیفه هر ملتی است که بدون آن، هر نظام و حکومتی، هر چند مدتی با استبداد و به زور سرنیزه تداوم یابد، رو به زوال است. امیرالمؤمنین علی علیه السلام در یکی از سخنرانی‌های خود، حقوق و وظایف متقابل حاکم و مردم را تبیین فرموده و «وفاداری به بیعت» را یکی از حقوق حاکم و به عبارتی دیگر، یکی از وظایف



مردم نسبت به حاکم جامعه دانسته و می‌فرمایند:

وَأَمَّا حَقِّي عَلَيْكُمْ فَأَلْفَوْا بِالْبَيْعَةِ...^۲

أَمَا حَقُّ مَنْ بَرَّ شِمَا، يَكِي، وَفَادَارِي نَسْبَتِ بِيَعْتِي اسْتِ كِه بَا مَنْ كَرْدِيد...^۳

روشن است که امام، در مقام بیان حقوق شخصی خود نیست، بلکه به‌عنوان حاکم اسلامی، از حقوق خود سخن می‌گوید. اگر وفاداری به بیعت با حاکم را از وفاداری به حکومت جدا نکردیم، از بیان امام استفاده می‌شود که در هر حکومتی، وفاداری نسبت به حکومت، از وظایف اصلی مردم است.

در اهمیت این وظیفه، همین بس که در زمره وظایف مردم، در ردیف نخست قرار گرفته، سپس وظایف دیگر مانند «تصحیح حاکم»، «اجابت دعوت او» و «اطاعتش هنگام فراخوانی مردم» تبیین شده است. شاید، سیر این تقدّم در سخنان امام تقدّمی است که «وفاداری به حکومت و بیعت با حاکم» بر وظایف دیگر دارد، به طوری که بدون وفاداری، نوبت به انجام وظایف دیگر نمی‌رسد. انجام وظایف دیگر بر «وفاداری نسبت به حکومت» توقّف دارد. از این رو، به اجمال، درباره ماهیت بیعت، فلسفه بیعت و وفاداری در فرهنگ اسلامی و سابقه تاریخی آن و نمونه‌هایی از بیعت در صدر اسلام، بحث خواهیم کرد، سپس مسئله بیعت و انتخابات را پی می‌گیریم. در آخر، بحث را با پاسخ به شبهاتی درباره انتخابات دنبال کرده و نهایتاً بحث را در رابطه با عملکرد حکومت در برخورد با بیعت شکنان و خیانت پیشگان به پایان خواهیم رساند.

الف) درآمدی بر بیعت

۱. واژه بیعت

«بیعت و بیع» به معنای معامله از یک ریشه‌اند. در میان اعراب، چنین متداول بود که هنگام بیع، فروشنده، دستش را به‌دست مشتری می‌زد و بدین وسیله کالای مورد نیاز را به مشتری منتقل می‌کرد^۴ و هر گونه تصرفی را در کالا، به مشتری تفویض می‌نمود. چون بیشتر تصرفات، به وسیله دست انسان انجام می‌شود، با دست دادن، این نقل و انتقال صورت می‌گرفت. از این رو، «تصفیق» و دست زدن به منظور اعلام آمادگی برای اطاعت از فردی را «بیعت» نامیده‌اند. در حقیقت، معنای بیعت، آن است که شخص، دست خود را در دست حاکم می‌گذارد تا اطاعت خود را از او و اوامر او اعلام کند و حاکم، هر گونه تصرفی را بر اساس قوانین مورد قبول دو طرف، در شئون او انجام دهد.^۵

برخی از لغت‌شناسان، بیعت را قراردادی طرفینی شمرده‌اند و همان‌طور که در بیع، کالا، در برابر کالا یا پول قرار می‌گیرد،^۶ در بیعت نیز اعلام آمادگی برای اطاعت، در برابر التزام حاکم به اجرای قوانین و تأمین مصالح بیعت‌کننده است.

۲. بیعت در اصطلاح

بیعت، در معنای اصطلاحی آن، مصداقی از معنای لغوی این واژه است؛ یعنی، اعلام آمادگی برای اطاعت از حاکم و پذیرش مسئولیت اداره جامعه از سوی حاکم. در بیعت، مردم آمادگی خود را برای تبعیت از حاکم ابراز می‌کنند تا او بتواند در شئون آنان تصرف کرده و به اصلاح امور اجتماع بپردازد. بیعت‌کنندگان، با تمام وجود، امور حکومتی خود را در اختیار حاکم می‌گذارند تا بر اساس مصالح ایشان و در جهت تأمین سعادت شهروندان، تلاش کند. همان‌طور که بیعت‌کنندگان، بدین وسیله آمادگی خود را برای همراهی و اطاعت از حاکم نشان می‌دهند، حاکم نیز با پذیرش بیعت، آمادگی خود را برای اصلاح امور مردم و اداره جامعه، اعلام می‌دارد.

این که حاکم، بر اساس چه میزانی رفتار می‌کند و آیا به تحقق خواسته‌های مردم ملتزم می‌شود یا به انجام قوانین الهی در جهت مصالح واقعی مردم بر می‌خیزد، در مکاتب مختلف، متفاوت است. امام علی علیه السلام با آن که از جانب خداوند به ولایت و رهبری مردم تعیین شده بودند، اما تا قبل از بیعت مردم که زمینه تحقق ولایت و رهبری حضرت فراهم نبود، عملاً، بر انجام این مسئولیت، اقدام نکردند. امام می‌فرمودند:

... لولا حضور الحاضر و قیام الحجة بوجود الناصر و ما أخذ الله علی العلماء أن لا یقاروا علی کظة ظالم و لاسغب مظلوم، لألقیت حبلها علی غاربها و سقیت آخرها بکأس أولها و لألفیتم دنیاکم هذه أزهّد عندی من عقطه عنز؛^۴

اگر انبوه جمعیت (برای بیعت) نبود و آمادگی یاران، حجت را بر من تمام نمی‌کرد و خداوند از عالمان پیمان نگرفته بود که در برابر شکم‌بارگی ستم‌گر و گرسنگی مظلوم، سکوت نکنند، افسارش را به گردنش می‌آویختم و رهایش می‌کردم و در پایان، با آن، مانند آغاز رفتار می‌کردم و می‌دیدید که دنیای شما در نزد من از عطسه ماده‌بزی هم کم ارزش‌تر است.

۳. فلسفه بیعت و وفاداری در فرهنگ اسلامی

چون در فرهنگ اسلامی، حاکم، موظف به اجرای قانون الهی است، به طوری که حتی خود نیز مجاز به تخلف از قانون نیست؛ لذا حاکم، با بیعت، آمادگی خود را برای اجرای قانون خدا اعلام می‌کند و هر التزامی خارج از آن، خروج از محدوده اختیارات حاکم است. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در برابر بنی عامر بن صعصعه که بیعت را مشروط به حاکمیت ایشان پس از پیامبر کرده بودند، ایستاد و درخواست آنان را رد کرد و فرمود:

الأمر إلی الله یضعه حیث یشاء؛^۵

امر حکومت، مربوط به خداوند است و هر جا بخواهد و هر طور که اراده کند، قرار می‌دهد و به هر کس بخواهد، واگذار می‌کند.



آنان نیز سخنان پیامبر را نپذیرفتند و رفتند. امام علی علیه السلام نیز در شورایی که به سفارش خلیفه دوم برای انتخاب خلیفه سوم تشکیل شد، به این سؤال که «آیا حاضری بر اساس کتاب خدا و سنت پیامبر و سیره شیخین عمل کنی تا با تو بیعت کنیم؟»، پاسخ منفی دادند و بدین وسیله، بیعت مشروط را نپذیرفتند.^۸

پس از بیعت مردم با آن حضرت و قرار گرفتن در جایگاه حکومت، هنگامی که طلحه و زبیر، خدمت ایشان رسیدند، سؤال کردند: «آیا می‌دانی که ما برای چه با تو بیعت کردیم؟». فرمود: «نعم؛ علی السمع و الطاعة و علی ما بایعتم علیه أبابکر و عمر و عثمان؛ بله، بر شنیدن اوامر رهبری و اطاعت از او و بر آن چه که برای آن با ابوبکر و عمر و عثمان بیعت کردید». گفتند: «نه! ما، با تو بیعت کردیم تا در حکومت شریک تو باشیم». حضرت هم پاسخ داد: «نه! شما بیعت کردید تا در توان و نیروی حکومت و استقامت در راه آن، شریک باشید».^۹ حضرت، بدین وسیله، التزام حاکم به اجرای قوانین الهی و نه خواسته‌های مردم یا زیاده‌خواهان را نشان دادند. هم چنین آن دو، مدعی بودند که «ما، با تو بیعت کردیم بر این که بدون ما، به امور رسیدگی نکنی و در هر امری، با ما مشورت کنی و رأی خود را بر ما تحمیل نسازی و نیز تو می‌دانی که ما، بر دیگران فضیلت و برتری داریم؛ در حالی که تو بیت‌المال را تقسیم می‌کنی و به رتق و فتق امور می‌پردازی و حکم صادر می‌کنی؛ بدون این که با ما مشورت کنی یا به اطلاع ما برسانی». امام علی علیه السلام در پاسخ به زیاده‌خواهی آنان و مشروط کردن بیعت خود به امور یاد شده، فرمودند:

این که گفتید: «با شما مشورت کنیم»، به خدا سوگند! من، رغبتی به ولایت و حکومت نداشتم، ولی شما، مرا بدان فراخواندید و برعهده من نهادید و من، خوف آن داشتم که با رد کردن درخواست شما، امت به اختلاف دچار شود. پس وقتی که بر عهده من نهاده شد، به کتاب خدا و سیره و سنت رسول خدا نظر کردم و بر اساس راهنمایی کتاب و سنت عمل کرده و از آنها پیروی کردم و نیازی به نظر شما و دیگران نداشتم، ولی اگر در موردی، در کتاب خدا و سنت پیغمبر، حکمی را نیافتم و نیازمند مشورت شدم، با شما مشورت می‌کنم.^{۱۰}

حاکم، در نظام اسلامی، مجری اوامر پروردگار عالم است و پذیرش بیعت، تنها، برای این منظور، معنا و مفهوم دارد. در قرآن کریم «بیعت مردم با پیامبر» به مثابه «بیعت با خداوند» قلمداد شده است. در غدیر خم نیز رسول خدا صلی الله علیه و آله پس از سخنرانی برای مردم در خصوص ولایت امیرالمؤمنین علی علیه السلام فرمودند:

هنگامی که سخنرانی ام به پایان رسید، شما را به دست دادن با خویش بر بیعت با علی و اقرار بدان فرا می‌خوانم. پس از دست بیعت به او دادن، آگاه باشید که من با خدا بیعت کردم و علی نیز با من بیعت کرده و من از شما برای او از جانب خداوند عزوجل بیعت می‌گیرم و هر که بیعت

بشکنند به زیان خویش بیعت شکسته است... .

مردم نیز ندا دادند «شنیدیم و با قلبها و زبانها و دستانمان، مطیع امر خدا و رسول او هستیم». آنان، گروه گروه، نزد رسول خدا و علی علیه السلام آمدند و دست بیعت به ایشان دادند.^{۱۱}

بیعت با حاکمان الهی، اعم از معصوم و غیرمعصوم، برای تحقق اوامر الهی و تأمین مصالح دنیوی و اخروی مردم است. پس به مقتضای بیعت، هم مردم وظایفی دارند و هم حاکم و همان طور که پیمان شکنی محکوم است، ترک مسئولیت از سوی حاکم نیز محکوم بوده و آثار و عواقبی به دنبال دارد.

ب) پیشینه تاریخی بیعت در اسلام

تاریخ اسلام، نمونه‌های فراوانی از بیعت مسلمانان را ثبت کرده است. برخی از بیعت‌ها برای ترک محرّمات الهی و بعضی برای فرار نکردن از میدان جنگ و جهاد در راه خدا بود و بعضی هم بیعت برای حکومت اسلامی بود. هنگامی که گروهی از مردم مدینه، در مکه، با پیامبر بیعت کردند تا از او حمایت کرده و در شهر خویش، زمینه تحقق دین خدا را فراهم سازند، از پیامبر و خاندان او حمایت کرده و آنان را در شهر خویش بپذیرند، در شادی‌ها و دشواری‌ها، گوش به فرمان پیامبر باشند، در سختی و آسایش، اموال خود را در اختیار ایشان قرار دهند، امر به معروف و نهی از منکر کنند، سخن، در راه خدا به زبان آورند و از ملامت ملامتگران نهراسند، در حقیقت، به تعبیر جلال الدین سیوطی، برای «حکومت و امارت رسول خدا» با او بیعت کردند. این بیعت، در تاریخ اسلام، به «بیعت عقبه ثانیه» شهرت یافت.^{۱۲}

رسول خدا صلی الله علیه و آله مقداری از مشکلات و گرفتاری‌هایی که به سبب این پیمان با آنان مواجه خواهد شد، برای اهل یثرب که بیش از هفتاد تن بودند، بیان فرمودند تا مبادا بدون اطلاع از آثار و پی‌آمدهای این بیعت، با آن حضرت بیعت، و احساس غبن کنند.^{۱۳}

کرامت و بزرگواری رسول خدا و صداقت آن حضرت در شرایطی که پیشنهاد گروهی از مردم مدینه می‌توانست افق‌های جدیدی را به روی مسلمانان در شرایط دشوار مکه بگشاید، حاکی از اهمّیتی است که ارزش‌های اخلاقی در این مکتب دارد. در اسلام، بیعت در اعلام آمادگی برای تشکیل حکومت اسلامی، باید از روی آگاهی و اختیار کامل باشد.

پس از سخنان رسول خدا صلی الله علیه و آله دوازده تن از نقیبان و رؤسای قبائل مختلف اوس و خزرج، بنا به درخواست رسول خدا، با حضرت صلی الله علیه و آله بیعت کردند. اهمّیت و حساسیت این بیعت، به حدّی بود که بی‌وفایی مردم یثرب، پیامبر را با مشکلات جدّی روبه‌رو می‌ساخت؛ لذا یکی از حاضران جلسه برای اطمینان بیشتر، بیعت‌کنندگان را از حوادث دشوار احتمالی آینده مطلع کرد و این که اگر در عهد و پیمان خویش استوارید و در هر شرایطی حاضر به حمایت از پیامبرید، بیعت کنید، ولی اگر



در تصمیم خود متزلزلید و چه بسا، در آینده، پیامبر را تنها می‌گذارید، دست از بیعت با حضرت بردارید. اما مردم مدینه، اعلام وفاداری کردند^{۱۴} و عملاً نیز وفاداری خود را در دوران ده ساله حاکمیت پیامبر در مدینه، به اثبات رساندند.

قرآن کریم نیز بیعت های مردم با پیامبر را تأکید کرده و رضایت الهی از آن را چنین توصیف می‌کند:

لَقَدْ رَضِيَ اللَّهُ عَنِ الْمُؤْمِنِينَ إِذْ يُبَايِعُونَكَ تَحْتَ الشَّجَرَةِ...^{۱۵}

خداوند از مؤمنانی که در زیر درخت (حدیبیه) با تو بیعت کردند به حقیقت خشنود گشت.

حضرت علی علیه السلام نیز بنیان حکومت خویش را بر بیعت مردم پی ریزی کردند؛ حضرت انجام بیعت را از حقوق شهروندان برمی‌شمارند که در انجام آن کاملاً آزادند و در موارد مختلف به اصل بیعت و آزادی مردم در آن اشاره کرده‌اند. حضرت، در همین باره و در برابر بیعت‌شکنان و بهانه‌جویان، بیانات فراوانی دارند. در نامه‌ای به مردم کوفه، درباره بیعت مردم مدینه پس از قتل عثمان، می‌فرماید:

و بايعنى الناس غير مستكرهين و لا مجبرين بل طائعين مخيرين^{۱۶}؛

مردم، با من، بدون هیچ‌گونه اکراه و اجباری و با کمال رضایت و اختیار، بیعت کردند.

در نامه دیگری خطاب به طلحه و زبیر فرمودند:

إِنِّي لَمْ أَرِدْ النَّاسَ حَتَّىٰ أُرَادُونِي و لَمْ أَبَايِعْهُمْ حَتَّىٰ بَايَعُونِي و إِنَّكُمْ مَمَّنْ أُرَادُونِي و بَايَعُونِي! و إِنَّ

الْعَامَّةَ لَمْ تَبَايَعْنِي لِسُلْطَانٍ غَالِبٍ (غاصب) و لَأَلْعَرِّضُ حَاضِرًا!^{۱۷}

من، در پی مردم نبودم تا آن که آنان در پی من آمدند و با ایشان بیعت نکردم تا آن که آنان با من بیعت کردند و شما دو نفر نیز در زمره کسانی بودید که در پی من آمده و بیعت کردید! عموم مردم، نه به زور با من بیعت کردند و نه به طمع مال!

بیعت با امام مجتبی علیه السلام و نیز بیعت کوفیان با مسلم بن عقیل (نماینده امام حسین علیه السلام)

نمونه‌های دیگری از بیعت مردم در تاریخ اسلام است که با بی‌وفایی مردم، آثار و عواقب دردناکی به جا گذاشت.

نکته قابل توجه، این که درباره بیعت نباید بین «مشروعیت الهی» و «مشروعیت سیاسی» خلط کرد. بیعت، خاستگاه مشروعیت سیاسی یک حکومت است؛ به این معنا که حاکمیت و عینیت یک حکومت، حتی حکومت دینی، باید با بیعت و پذیرش مردم انجام گیرد و این منافاتی با مشروعیت الهی یک حکومت و نصب رهبر از سوی دین ندارد. انتخاب و رضایت مردم در مشروعیت الهی حکومت معصومان، شرط اعمال حاکمیت و حکومت است؛ یعنی معصومان از سوی خداوند به مقام حکومت برگزیده شده‌اند؛ اما حکومت آنان به وجود زمینه و بستر مناسب (رضایت و پذیرش مردم) مشروط است؛ به عبارت دیگر، خداوند به نقش و اهمیت رضایت و



پذیرش مردم در تحقق حکومت الهی معصومان عنایت داشته است. حال این سؤال مطرح می شود که اگر بیعت، نقشی در مشروعیت الهی حکومت ندارد و اطاعت مردم از پیامبر صلی الله علیه و آله، امامان معصوم علیهم السلام و ولی فقیه لازم است، پس بیعت چه لزومی دارد؟ جواب این است که در حکومت اسلامی، وظیفه مردم، پیروی از اوامر و نواهی الهی است و تنها تبعیت از قانون تشریحی خداوند متعال و خالق هستی لازم است یا کسانی که به دستور خداوند باید از آنان پیروی کرد، مانند پیغمبر و امام. بنابراین، مردم، در تشریح احکام، هیچ نقشی ندارند؛ بر خلاف جوامعی که منکر خداوند یا نقش دین در صحنه اجتماع هستند، ناچارند در وضع قوانینی که مقبولیت عامه داشته باشد، به آرای اکثریت تمسک کنند و مشروعیت را ناشی از آن بدانند. لذا بیعت و رأی اکثریت در بخشیدن مشروعیت الهی به رهبر در حکومت اسلامی تأثیر ندارد و این مشروعیت از جانب خداوند ناشی می شود و بیعت مردم تنها به مشروعیت سیاسی یک حکومت عینیت می بخشد.

ج) بیعت و رأی دادن

پس از آشنایی اجمالی با ماهیت بیعت و سابقه تاریخی آن، نکته مهمی که تذکرش لازم به نظر می رسد، نقاط اشتراک و اختلاف «بیعت در فرهنگ اسلامی» با «انتخاب دولتمردان در نظام های سیاسی» امروز است.

از دیدگاه پیروان مکتب اهل بیت، جانشینان پیامبر صلی الله علیه و آله که دارای شئون مختلفی مانند «حکومت و ولایت بر مردم» بودند، از ناحیه خداوند به این مقام نصب شدند و در عصر غیبت نیز، مشهور دانشمندان شیعی، اعتقاد دارند که فقهای واجد شرایط، از سوی امام معصوم علیه السلام به ولایت نصب شده اند. بنابراین مبنا، بیعت مردم با امام معصوم یا فقیه واجد شرایط، صرفاً اعلام آمادگی برای قبول ولایت و ایجاد «زمینه حاکمیت» آنان است.

به تعبیر دیگر، «بیعت»، به حاکم اسلامی، مشروعیت نمی بخشد، بلکه جنبه مقبولیت و کارآمدی داشته و اعلام وفاداری به کسی است که از جانب خداوند، مستقیم یا غیرمستقیم، به این منصب برگزیده شده است.

پس از رحلت رسول خدا صلی الله علیه و آله با آن که گروهی از اهل حل و عقد، با ابوبکر بیعت کردند، امام علی علیه السلام از غضب حق خویش در امر حکومت و ولایت سخن می گویند. این سخن، نشانه آن است که منصب ولایت و حکومت حضرت، از ناحیه بیعت ناشی نمی شود. با آن که با حضرت بیعت نکردند، در عین حال، حضرت، ولایت و حکومت را حق الهی خود می داند. روزی هم که با حضرت بیعت کردند و حضرت، بیعت آنان را دلیل و حجتی در برابر پیمان شکنان مورد استناد قرار داد، بدین منظور بود که «اگر بیعت آنان سبب مشروعیت خلیفه است و تخلف از او جایز نیست، همانان، امروز، با من بیعت کردند، پس چرا پیمان شکنی می کنید؟». در حقیقت، سخن

حضرت، در استناد به بیعت، جنبه جدلی داشت.

بنابر دیدگاه دانشمندان اهل سنت، هر کس را که اهل حلّ و عقد با او بیعت کردند، خلیفه مشروع اسلامی است و حقّ اِعمال ولایت دارد؛ زیرا، خلیفه، به انتخاب مردم واگذار شده است. در عصر غیبت نیز هر چند دارای رأی واحدی نیستند، اما نظر مشهور دانشمندان اهل سنت این است که هر کسی را که عقلاّی قوم و اهل حلّ و عقد، انتخاب کردند، خلیفه است. همان طور که ملاحظه می شود، در این دیدگاه، بیعت مردم، به حاکم، مشروعیت می بخشد و بدون بیعت، منصبی از ناحیه خداوند برای حاکم، ثابت نیست.

همان طور که ماهیت «بیعت» بنابر دو دیدگاه متفاوت، می تواند گوناگون باشد، «رأی دادن» نیز در عصر ما که نوعی بیعت است می تواند بنابر مبانی گوناگون، دارای ماهیتی متفاوت باشد. در جوامع دموکراتیک که همه امور از ناحیه مردم، مشروعیت پیدا می کند و آنان اند که قانون وضع می کنند و برای اجرای آن، مجریانی انتخاب می کنند انتخاب حاکم و رأی دادن اکثریت مردم به یک فرد، در حقیقت، نصب او به این مقام است و قبل از رأی مردم، شخص منتخب یا هر شخص دیگری، هیچ گونه حقّی برای اِعمال حاکمیت ندارد.

در نظام های الهی، مانند نظام جمهوری اسلامی که حاکمیت، از آن خدا شمرده شده و بنابر رأی مشهور و نظر بنیان گذار آن، فقهاء، به طور غیرمستقیم از ناحیه خداوند، برای ولایت و حاکمیت نصب گردیده اند، «انتخاب حاکم» ماهیتی متفاوت و متغایر با انتخاب حاکم در نظام های دموکراتیک پیدا می کند. در این نظام، انتخاب فقیه که از سوی نمایندگان و خبرگان ملت، انجام می گیرد، شناسایی فقیه جامع الشرائط و فعلیت بخشیدن به حاکمیت و ولایت الهی او است. در این دیدگاه که همه فقهاء از ناحیه امام معصوم به این مقام برگزیده شده اند «رأی مردم»، یکی از آنان را مبسوط الید می گرداند و با بسط ید یکی از ایشان، بقیه، مُجاز به دخالت در امور حکومت نخواهند بود.

به هر حال، آن چه که ما، در صدد بیان آن هستیم، این نکته است که «رأی دادن» در جوامع امروزی، شکل دیگری از «بیعت» در گذشته است و می تواند هم به منزله «اعلام وفاداری» به کسی باشد که از سوی خداوند، به طور مستقیم یا غیرمستقیم، به مقامی منصوب گشته و به اصطلاح امروزی، جنبه کارآمدی داشته باشد و هم می تواند به مثابه «نصب فردی به حاکمیت» بوده و به اصطلاح امروزی، جنبه مشروعیت بخشی داشته باشد و بستگی به مبانی آن نظام سیاسی دارد که رأی و انتخاب در آن پیش بینی شده است. پس همان طور که در گذشته، بیعت بنابر دو مبنای متفاوت در مکتب تشیع و تسنن، دو گونه تفسیر می شد، انتخاب نیز می تواند بنابر دو مبنای یاد شده، دو تفسیر داشته باشد، ولی به هر حال میان بیعت و رأی دادن و انتخاب کردن از نظر ماهیت، تفاوتی به نظر نمی رسد.



بیعت و رأی دادن بنابر مبنای نصب الهی حاکم، وظیفه مردم است و این بیعت و انتخاب مردمی، سبب استحکام پایه‌های حکومت بوده و نوعی اعلام آمادگی برای قبول حاکمیت شخص منصوب است؛ زیرا، چنان‌که حاکم بتواند با همراهی و یاری گروهی از مردم، حکومت را به‌دست گیرد، چون حاکم، منصوب از ناحیه خدا است، مردم، باز هم وظیفه دارند حاکمیتش را بپذیرند و نسبت به حکومتش وفادار باشند؛ هر چند بیعت و رأی دادن آنان، منشأ مشروعیت او نباشد.

البته، انکارپذیر نیست که اگر حاکم منصوب، به‌وسیله بیعت و انتخاب مردم، زمام امور را به‌دست گیرد، پایه‌های حکومتش استوارتر بوده و می‌تواند به حمایت و پشتیبانی مردم، امیدوار باشد و در مواقع لزوم، در برابر پیمان‌شکنان و بی‌وفایان، به بیعت و انتخاب‌شان استناد و به‌عنوان حجتی، از آن استفاده کند.

بنابراین، «لزوم وفاداری»، براساس این مبنای، در درجه نخست، از آثار نصب الهی حاکم است؛ هر چند بیعت و انتخاب، سبب می‌شود که وفاداری، از ناحیه دیگری هم لزوم پیدا کند و آن، «لزوم وفای به عهد و پیمان»^{۱۸} است.

بنابر، این که میان بیعت و انتخاب، تباین قائل نباشیم و مانند برخی از اساتید معاصر^{۱۹} آنها را بیگانه از هم ندانیم و معتقد باشیم که همان‌طور که مسلمانان، با حاکم، بیعت می‌کردند تا وفاداری و اطاعت خود را از او، در جهت اصلاح امور جامعه اعلام کنند، در جوامع دیگر نیز مردم، با انتخاب مثلاً رئیس جمهور، به منزله امین و مسئول اصلاح امور جامعه، آمادگی خود را در جهت همکاری با او اعلام می‌کنند، باید بگوییم، همان‌طوری که در بیعت، وفاداری لازم است، در انتخاب نیز وفاداری ضرورت دارد؛ چرا که انتخاب فردی به‌عنوان نماینده ملت برای اداره جامعه، بدون حمایت و همراهی مردم و احیاناً با بی‌وفایی و کارشکنی، راه به جایی نخواهد برد. گرچه در جوامع دموکراتیک، بر حقوق مردم تکیه فراوانی می‌شود که دولت وظیفه دارد آنها را ادا کرده و در جهت تأمین حقوق و آزادی‌های آنان تلاش کند، اما تأمین همین حقوق نیز بدون حمایت مردم و تبعیت از قانون، مقدور نیست. در صورت تخلف از قوانین، که نوعی بی‌وفایی و بی‌اعتنایی به حکومت است رشته امور، گسسته شده و کاری از دولت ساخته نخواهد بود.

۱. تفاوت میان بیعت و انتخاب

تفاوت اساسی میان «بیعت» در نظام اسلامی و «انتخاب» در نظام‌های دموکراتیک، این است که شخص منتخب، موظف است تا خواسته‌ها و تمایلات مردم را جامه عمل بپوشاند و مردم نیز تا وقتی از او حمایت می‌کنند که به این امر ملتزم باشد؛ در حالی که در یک نظام اسلامی، همه، پیرو قوانین شریعت‌اند و حاکم واجد شرایط رهبری، موظف است تا در صورت فراهم شدن زمینه اجرای قوانین الهی، برای تحقق آنها اقدام کند و نیاز به توضیح ندارد که

اجرای احکام الهی، در این بینش، تأمین مصالح واقعی مردم را به دنبال دارد؛ هر چند، مردم آن را ندانند.

شاید به همین جهت است که بیعت مردم با رسول خدا (ص)، بیعت با خداوند خوانده شده است. قرآن کریم، بیعت مردم با رسول خدا را در ماجرای صلح حدیبیه، این گونه تصویر می‌کند:

إِنَّ الَّذِينَ يَبَايِعُونَكَ إِنَّمَا يُبَايِعُونَ اللَّهَ يَدُ اللَّهِ فَوْقَ أَيْدِيهِمْ فَمَنْ نَكَثَ فَإِنَّمَا يَنْكُثُ عَلَىٰ نَفْسِهِ وَمَنْ أَوْفَىٰ بِمَا عَاهَدَ عَلَيْهِ اللَّهُ فَمَسِيئَتِهِ أَجْرًا عَظِيمًا^{۲۰}

(ای رسول) کسانی که با تو بیعت می‌کنند، در حقیقت، با خدا بیعت می‌کنند (و دست خدا، بالای دست آنان است). پس هر که پیمان و بیعت بشکند، در حقیقت، به زیان خود بیعت شکسته و هر که به بیعتی که با خدا بسته، وفادار بماند، خداوند، به زودی، پاداش بزرگی به او عطا خواهد کرد.

این آیه، هر چند پس از ماجرای صلح حدیبیه و بیعت رضوان نازل شد، اما به طور مطلق، بیعت با رسول خدا، بیعت با خدا خوانده شده و وفای به این پیمان، وفاداری نسبت به پیمان با خداوند قلمداد گردیده است. شکستن این پیمان نیز، در نهایت، به زیان پیمان‌شکنان است و ضرری متوجه خداوند و رسول او نخواهد شد.

جمله (یدالله فوق ایدیهم) پس از تعبیر به «بیعت با خداوند» را تفسیرهای گوناگونی کرده‌اند، از آن جمله، این است که پیامبر، نباید به یاری بیعت کنندگان متکی باشد، بلکه دست قدرت الهی، بالاتر از همه نیروهاست و باید به قدرت خدا متکی باشد.^{۲۱}

شاید مراد از تعبیر بالا، نوعی اطمینان‌بخشی به بیعت کنندگان نیز باشد که بدانید با کسی بیعت می‌کنید که قدرت او بالاتر از همه قدرت‌هاست و خداوند، پشتیبان رسولش است و بیعت شما با رسول خدا در حقیقت، بیعت با خداست، لذا نهراسید و از این اقدامی که کردید، متزلزل نشوید و به توانایی پیامبر برای اجرای مفاد بیعت مطمئن باشید.

نکات یاد شده درباره پیامبر، مورد اتفاق همه فرق اسلامی است، اما در خصوص حکومت بعد از رحلت آن حضرت، چنان که اشاره شد، میان اهل سنت و پیروان مکتب اهل بیت، اختلاف نظر وجود دارد.

در عصر غیبت نیز نظر مشهور علمای شیعه، بر حاکمیت الهی فقیهان واجد شرایط است که از ناحیه ائمه، منصوب‌اند. در این بینش، بیعت با یکی از فقهای واجد شرایط، در حقیقت، فعلیت بخشیدن به ولایت بالقوه یکی از فقهاست.

البته، بعضی از فقها، دلایل «نصب فقیهان به ولایت» را ناتمام دانسته و مشروعیت آنان را به انتخاب امت، مستند ساخته‌اند؛ بدین معنا که مردم، با انتخاب خود، به حاکمیت شخص واجد شرایط رهبری، مشروعیت می‌بخشند و بیعت، سبب استحکام بیشتر ارتباط میان حاکم و مردم ۱۰۹

می‌شود و بیعت کنندگان، برای وفای به عهد نسبت به حاکم، احساس مسئولیت بیشتری می‌کنند و می‌توان در مواقع لزوم به بیعتی که با حاکم کرده‌اند، استناد و احتجاج کرد. حتی بیعت گرفتن پیامبر را از مردم برای ولایت علی بن ابی‌طالب، در عید غدیر نیز همین گونه تحلیل کرده‌اند.^{۲۲}

۲. پاسخ به برخی شبهات

یکی از مباحثی که در متون و منابع اسلامی سابقه دارد، این است که «آیا بیعت همه مردم با حاکم ضرورت دارد تا حکومت او مشروعیت یابد؛ به طوری که بیعت نکردن اقلیتی از مردم، در تحقق حاکمیت حاکم، خلل وارد می‌سازد یا بیعت اکثریت مردم کافی است یا اساساً بیعت تعدادی از افراد که حاکم واجد شرایط بتواند با همکاری و همیاری آنان، قدرت را به دست گیرد کافی است یا بیعت اهل حل و عقد لازم است؟ آیا کسانی که از ابتدا بیعت نکرده‌اند یا به تعبیر امروز، در انتخابات شرکت نکرده‌اند، موظف به وفاداری نسبت به حکومت و قوانین آن هستند؟ آیا ایشان نیز باید از دستورهای حاکم و قوانین پیروی کنند؟ آیا بیعت نکردن آنان، می‌تواند مجوز و مستمسکی برای بی‌اعتنایی نسبت به حاکم و قوانین جاری کشور اسلامی باشد؟».

این بحث، در فلسفه سیاسی امروز نیز به نوعی مطرح است. با توجه به این که انتخاب حاکم جامعه، در نظام سیاسی امروز، با رأی اکثریت شرکت کنندگان در انتخابات انجام می‌گیرد و مشروعیت رأی اکثریت، به منزله بهترین روش ممکن، پذیرفته شده، تکلیف اقلیت چیست؟ آیا آنان نیز از نظر حقوقی، مانند اکثریت‌اند یا اکثریت، به لحاظ حضور در صحنه مشارکت سیاسی و برگزیدن حاکم، از حقوق ویژه‌ای برخوردارند؟ آیا اقلیت، به لحاظ عدم مشارکت، از حقوقی محرومند؟ آیا آنان نیز موظف‌اند به قوانین کشور که از سوی نمایندگان اکثریت جامعه، وضع و به مورد اجرا گذاشته می‌شود، احترام گذارده و به آنها پای‌بند باشند؟ آیا کسانی که هنگام انتخابات متولد نشده یا به سن قانونی رأی دادن نرسیده‌اند، موظف‌اند تا به انتخاب پدران خویش و نسل گذشته، ملتزم باشند و در صورت بی‌وفایی به حکومت و بی‌اعتنایی به قوانین مملکت، مستحق مجازات‌اند؟

سؤالات یاد شده، بخشی از شبهات و سؤالات جدی در فلسفه سیاسی است که تأمل و پاسخ‌گویی به آنها برای نظام‌های سیاسی گوناگون، لازم و ضروری است.

از بعضی از بیانات امیرالمؤمنین علی علیه السلام استفاده می‌شود که حضرت، بیعت مهاجران و انصار را برای تحقق خلافت کافی می‌دانستند. در نامه‌ای خطاب به معاویه فرمودند:

إنَّه بایعنی القوم الذین بایعوا أبابکر و عمر و عثمان علی ما بایعوهم علیه، فلم یکن للشاهد أن یختار و لا للغائب أن یرد و إنما السوری للمهاجرین و الانصار. فإن اجتمعوا علی رجل و سمّوه إماماً، کان ذلک رضاً. فإن خرج عن أمرهم خارج بطن عن أو بدعه ردّوه إلی ما خرج منه فإن أبی



قاتلوه علی اتباعه غیر سبیل المؤمنین و وآه الله ما تولی؛^{۲۲}

همان کسانی که با ابوبکر و عمر و عثمان بیعت کردند، با همان شرایط و کیفیت، با من بیعت کردند. بنابراین، نه آن که حاضر بود، اختیار فسخ دارد و نه آن که غایب بود، اجازه رد کردن دارد. شورا، فقط، از آن مهاجران و انصار است. اگر آنان، همگی، کسی را امام نامیدند، خداوند، راضی و خشنود است. اگر کسی از فرمان آنان، با طعن و بدعت خارج شود، او را به جای خود می‌نشانند و اگر طغیان کند با او پیکار می‌کنند؛ چرا که از غیر راه مؤمنان پیروی کرده و خدا، او را در بیراهه رها می‌سازد.

از نامه دیگری که حضرت به معاویه نگاشتند، استفاده می‌شود که مردم مدینه، با حضرت بیعت کردند و همین بیعت، برای مردم ساکن در شهرهای دیگر نیز کافی است و مردم شام نمی‌توانند به بهانه عدم شرکت در بیعت، از اطاعت امام جامعه سر باز زنند: «فإن بیعتی بالمدينة لزمتمک و أنت بالشام؛ لآنه بایعتی القوم».^{۲۴}

برخی از فقهای معاصر، بیان حضرت را ناظر به شرایطی دانسته‌اند که امکان دریافت آرای همه مردم فراهم نبود، ولی در شرایطی که مثل امروز، بیعت، در قالب انتخاباتِ فراگیر انجام می‌گیرد، و کسب آرای همه مردم امکان‌پذیر است، واجب است که آرای همه مردم دریافت شود؛ زیرا، موجب استحکام بیشتر حکومت خواهد شد.^{۲۵} گرچه اطلاع از آرای همه مردم و دریافت آنها، سبب استحکام بیشتر حکومت می‌شود، اما تحقق حاکمیت حاکم واجد شرایط، بستگی به آن ندارد؛ زیرا، بنابر مبنای نصب حاکم اسلامی از جانب خداوند، همین که عده‌ای از مردم با انجام وظیفه خویش در جهت حمایت از او، زمینه تحقق حکومتش را فراهم سازند، کافی است، حتی اگر رأی اکثریت مردم دریافت نشده باشد یا حتی اکثریت با آن مخالف باشند. گرچه در فرض اخیر، حکومت، با دشواری‌هایی روبه‌رو می‌شود، اما خللی در ارکان مشروعیت آن به وجود نمی‌آید.

آیا حکومت‌های دموکراتیک که بر مبنای آرای مردمی استوار است، امروزه، بر آرای اکثریت مبتنی است؟ اگر در نظامی دموکراتیک، تنها، ۴۶ درصد از واجدان شرایط شرکت در انتخابات، در رأی‌گیری شرکت کنند و بیست و چهار درصد از آنان به یکی از نهادهای سیاسی رأی دهند، با توجه به آن که نهاد مربوطه، از سوی اقلیت واجدان شرایط رأی‌گیری، انتخاب شده، و چه بسا اکثریت، مخالف باشند، هر چند در انتخابات شرکت نکرده و سکوت کرده باشند، معتقدان به چنین نظام‌های سیاسی، آن نهاد را غیر مشروع می‌شمارند؟ هرگز! بلکه پاسخ می‌دهند که هر کسی حق دارد در انتخابات شرکت کند یا شرکت نکند.

به هر حال، در نظام اسلامی، مشروعیت حاکم اسلامی، وابسته به بیعت اکثریت با وی نیست؛ هر چند بیعت اکثریت، بر استحکام حکومت او خواهد افزود. به علاوه، بیان حضرت را بر ۱۱۱



شرایطی خاص حمل کردن، نیازمند دلیل است، لذا به صورت یک «احتمال» مطرح شده است. احتمال دیگری که مطرح شده، این است که چون رضایت اهل حلّ و عقد که بزرگان قوم بوده‌اند معمولاً، رضایت عمومی را در پی دارد، از این جهت کافی دانسته شده است. بنابراین، اگر رضایت و بیعت آنان، رضایت و بیعت عمومی را به همراه نداشته باشد، کافی نیست.^{۲۶} به نظر می‌رسد که این احتمال نیز با سؤالات و ابهاماتی روبه‌رو است؛ زیرا، بیعت اهل حلّ و عقد، لزوماً، رضایت عمومی را به همراه ندارد و دلیلی بر عدم کفایت چنین بیعتی ارائه نشده است. استشهد به کلامی از حضرت که فرمودند: «لئن كانت الإمامه لاتتبعد حتی تحضرها عامّة الناس فما إلى ذلك سبیل» نیز ناتمام است؛ چرا که حضرت، در مقام بیان شرط تحقق امامت در جامعه است که معمولاً با رضایت عموم مردم حاصل می‌شود. حال اگر با رضایت و مشارکت گروهی از مردم نیز تحقق یابد، چه مانعی دارد؟ پس کلام حضرت ناظر به مشروعیت حکومت حاکم اسلامی نیست تا بدون رضایت عموم مردم، حکم به عدم کفایت چنین حکومتی صادر شود.

به هر تقدیر، بنابر نظر کسانی که حاکم را منتخب مردم می‌دانند یا لاقفل، رضایت مردم را در مشروعیت حکومت، دارای نقش می‌دانند؛ به طوری که در صورت عدم رضایت مردم، حکومت، مشروع نخواهد بود و باید بار دیگر، رضایت مردم جلب شود و رضایت نسل گذشته کفایت نمی‌کند و نیز بنابر مبنای حکومت در غرب که بر اساس قرارداد اجتماعی میان مردم و حاکم است بدون تردید، کسانی که در بیعت یا انتخابات حضور نداشتند و پس از سال‌ها، به سن قانونی رسیده‌اند، می‌توانند اکثریت قبلی را از اکثریت بیاندازند و عدم رضایت اکثریتی جدید را از حکومت اظهار کنند، موظف به وفاداری نسبت به حکومت نیستند و باید بار دیگر با حاکم بیعت کنند تا حکومت وی دوام یابد. راسل، از اصول مکتب سیاسی جان لاک نتیجه می‌گیرد که:

قرارداد مدنی ای که باعث ایجاد دولت می‌شود، فقط، برای کسانی که آن را بسته‌اند، الزام‌آور است؛ یعنی، پسر، باید رضایت خود را نسبت به قراردادی که پدر بسته است، از نو اعلام کند. او، سپس آن را مورد نقد قرار داده، می‌نویسد:

باید گفت که چندان واقع بینانه نیست. یک جوان امریکایی، اگر پس از رسیدن به بیست و یک سالگی، اعلام کند که من، از اطاعت قراردادی که ایالات متحده را بنا نهاد، سر باز می‌زنم، برای خود اسباب زحمت فراهم خواهد کرد.^{۲۷}

گویا چنین التزامی در این مکاتب نیز به مشکلی لاینحل تبدیل شده است. به راستی، اگر نسل امروز کشورهای دموکراتیک غربی با اکثریت آراء، عدم رضایت خود را از حکومت دموکراتیک اعلام کنند و خواستار نظامی دیگر باشند، نظام‌های سیاسی آن دیار، بدان تن خواهند داد؟ آیا مانند ترکیه یا الجزایر، چنین خواسته‌هایی را خطری برای کیان خود ندانسته و به مقابله

جدی با آن بر نمی‌خیزند؟

بنابر مبنای نصب الهی حاکم که مردم، موظف به اطاعت از اویند و به تعبیر دقیق‌تر، موظف به اطاعت از اوامر الهی هستند، نیاز به بیعت یا انتخاب مجدد نیست، بلکه تحقق ولایت و رهبری حاکم منصوب، با بیعت و انتخاب نسل گذشته، به قوت خود باقی است، مگر آن که مردم، در زمان و شرایطی دیگر، بدون آن که وظیفه دینی اعتراض و شورش بر «حاکم واجد شرایط و توانا بر انجام دادن وظایف شرعی و قانونی» را داشته باشند، بر او بشورند و او را از حاکمیت ساقط کنند که در این صورت، البته، حاکم منصوب، عملاً، از صحنه اجتماع حذف شده و ولایتی نخواهد داشت، هرچند ولایت بالقوه‌اش باقی است؛ زیرا، فرض بر این است که عملی مرتکب نشده تا شرعاً از ولایت ساقط شود.

در مورد لزوم وفاداری اقلیت نیز در برابر بیعت یا انتخاب اکثریت، همه مکاتب اتفاق نظر دارند که چاره‌ای جز پیروی اقلیت از تصمیم اکثریت نیست. این که اقلیت، علی‌رغم عدم حضور در انتخابات، موظف است که به قوانین ملتزم باشد، مثلاً به سربازی اجباری اعزام شود، مستند به همین مجوز در نظام‌های سیاسی امروز دنیا است.

در جامعه اسلامی، اقلیتی که با حاکم بیعت نکرده‌اند، چنان که کناره‌گیری آنان، ضرری را متوجه حکومت و جامعه نکند و اقدام عملی در جهت تضعیف حکومت نباشد و قوانین کشور را محترم بشمارند، حقوقشان محفوظ است، اما اگر بیعت نکردن و رأی ندادن آنان، نوعی تضعیف حکومت یا اقدامی عملی علیه حکومت را به دنبال داشته باشد، گذشته از این که گناهی مرتکب شده‌اند و در پیش‌گاه الهی مورد بازخواست قرار خواهند گرفت، نه تنها در جامعه اسلامی تحمل نمی‌شوند، بلکه در هیچ حکومتی، تضعیف ارکان حکومت، بی‌پاسخ نمی‌ماند.

امام علی علیه السلام برخی از افراد، هم چون سعد بن ابی‌وقاص یا اسامه بن زید را به دلیل بیعت نکردن، به حال خود واگذاشت، اما افرادی مانند معاویه که بیعت نکردن آنان، اقدامات عملی بر ضد حکومت مشروع را به دنبال داشت و خواستار بیعت مشروط با خلیفه مسلمانان بود، هیچ‌گاه تحمل نشدند و همواره، به سبب تمرد و سرکشی، مورد سرزنش و توبیخ قرار داشتند.

د) برخورد حکومت اسلامی با بیعت شکنان

در عین حال که شکستن بیعت و پشت کردن به انتخاب خویش، در واقع، به ضرر پیمان شکنان است، اما به واسطه آن که بیعت شکن، در اجتماع مسلمانان، خلل وارد کرده و چه بسا عواقب بسیار بدی از خود به جای نهد، چنان که پیمان شکنی اصحاب جمل، امام علی علیه السلام و جامعه اسلامی را با مصائب فراوانی مواجه ساخت. جنگ صفین و ماجرای غمبار حکمیت و جنگ نهروان، همگی، از آثار شوم پیمان شکنی و خیانت اصحاب جمل بود. از این رو، در فرهنگ ۱۱۳



اسلامی، «بیعت‌شکنی و بی‌وفایی نسبت به حاکم مسلمانان» مجازات سنگینی دارد؛ پیمان‌شکنی کردن و تنها گذاشتن حاکم را در برابر دشمنان داخلی و خارجی، گناه بزرگی است. بی‌وفایی کوفیان در تاریخ اسلام، بالاخص نسبت به امام مجتبی علیه السلام و امام حسین علیه السلام لکه ننگی بر دامن این مردم است و دوست و دشمن، آنان را به سبب این بی‌وفایی و خیانت، نکوهش می‌کنند، حتی جنایتکاری مانند حجاج بن یوسف ثقفی، آنان را به دلیل بی‌وفایی و فریبکاری و دغلبازی نسبت به حاکمان جامعه، مورد نکوهش قرار داد.

از این رو، امام علی علیه السلام کسانی را که بیعت کرده، اما پس از مدتی از بیعت خویش با حاکم خارج شده، «طاعن» به معنای کسی که به مسلمانان طعن زده و کسانی را که دچار تردید شدند، منافق شمردند؛^{۲۸} چون، مردمی که با علاقه و حرص و ولع و بدون کم‌ترین فریب و اکراهی، با حضرت بیعت کردند و از حاکم اسلامی نیز کم‌ترین تخلفی را مشاهده نکرده‌اند تا مستمسکی برای بیعت‌شکنی باشد، حق نقض بیعت نداشتند.

حضرت، در بیان دیگری می‌فرماید:

مردم، تا وقتی که بیعت نکرده‌اند، اختیار دارند و موظف به اطاعت از کسی نیستند، ولی اگر بیعت کردند، دیگر اختیاری نداشته و موظف به پیروی از حاکم‌اند و به مقتضای بیعت، امام، وظیفه دارد (در راه تأمین حقوق و مصالح مردم) استقامت ورزد و مردم، موظف به اطاعت و تسلیم در برابر حاکم‌اند. این بیعت، بیعت عمومی بود که هرکس از آن رو گرداند، در حقیقت، از دین اسلام روگردان شده و پیرو غیرمسلمانان گشته است...^{۲۹}

این سخن، نسبت به جایگاه بیعت در مکتب اهل بیعت علیهم السلام - که امامت را منصبی الهی می‌داند و توضیح آن گذشت - جنبه جدلی داشته و اشاره به مبنای پذیرفته شده در جامعه آن روز دارد؛ یعنی شما که بیعت را این چنین می‌دانید، حق تَمَرَد و سرپیچی از دستورهای حاکم را ندارید و هرکس از بیعت با امام که از ناحیه خداوند نصب گردیده و با بیعت مردم، حکومتش، تحقق یافته، مخالفت کند، در حقیقت، از جرگه مسلمانان خارج شده است، هرچند، در ظاهر، مسلمان باشد.

حضرت، بارها، بیعت‌شکنان و خیانت‌پیشگان را نصیحت کرده و به همراهی با مسلمانان دیگر فراخوانده و ایشان را از تَمَرَد و سرکشی بر حذر داشتند، اما اصحاب جمل، نقض عهد کرده، به شهر بصره حمله‌ور شده، مردم بی‌دفاع را مورد هجوم قرار دادند و عده‌ای را کشتند؛ به همین جهت، امام، آنان را مستحق مجازات دانسته، فرمودند:

قَوْلَ اللَّهِ! لَوْ لَمْ يَصِيبُوا مِنَ الْمُسْلِمِينَ إِلَّا رَجُلًا وَاحِدًا مَعْتَمِدِينَ لِقَتْلِهِ بِلَا جُرْمٍ جَرَّةً، لَحَلَّ لِي قَتْلُ ذَلِكَ الْجَيْشِ كُلِّهِ إِذَا حَضَرُوهُ فَلَمْ يُنْكَرُوا وَ لَمْ يَدْفَعُوا عَنْهُ بِلِسَانٍ وَ لَا يَبِيدُ دَعْوَا أَنَّهُمْ قَدْ قَتَلُوا مِنَ الْمُسْلِمِينَ مِثْلَ الْعِدَّةِ الَّتِي دَخَلُوا بِهَا عَلَيْهِمْ!

به خدا سوگند! اگر جز به یک نفر دست نمی‌یافتند و او را عمدأ و بدون گناه می‌کشتند، قتل همه آنان برای من، حلال بود؛ زیرا، آنان، حضور داشتند و انکار نکردند و از او (مقتول) نه به زبان و نه با دست، دفاع نکردند، چه رسد به این که آنان گروهی از مسلمانان را به اندازه عده خود که با آن وارد بصره شدند، به قتل رساندند!

شارحان نهج البلاغه، با توجه به آن که مجازات قتل یک نفر به دست یک لشکر، تنبیه همه لشکر و کشتن آنان نیست، در شرح این فراز از خطبه امام، دچار اختلاف شده‌اند، ولی ظاهراً این مجازات، چنان که در بحث مجازات اسلامی از سوی فقها پی‌گیری شده، صرفاً به سبب قتل یک نفر نیست، بلکه به دلیل «شق عصای مسلمانان و خروج علیه حاکم اسلامی» است که از آن، در فقه اسلامی، به «محاربه» و «بغی» و «فساد فی الأرض» یاد می‌شود.^{۳۰}

امام، در این خطبه، از کسانی سخن می‌گوید که بر امام زمان خویش خروج کرده و به سرکشی و فساد برخاسته و به آشوبگری و قتل و غارت مبادرت کردند. اگر یکی از آنان، فردی را به قتل برساند و بقیه آنان، علی‌رغم توانایی بر جلوگیری از این جنایت، سکوت کرده و عملاً جنایت را تأیید کنند، مجازات همه آنان، نه به سبب سرپیچی از حاکم مسلمانان، بلکه به سبب خروج بر حاکم عدل اسلامی، روا خواهد بود.^{۳۱}

چنین مجازات سختی، اختصاص به حکومت اسلامی ندارد، بلکه در نظام‌های سیاسی دیگر نیز کسانی که به انتخاب همه یا اکثریت مردم بی‌اعتنایی کرده و در صدد براندازی حکومت باشند و از هر راه ممکن، به ایجاد تشنج در جامعه و اخلال در نظم و امنیت کشور مبادرت ورزند، به شدت مجازات می‌شوند. در نظام‌های دموکراتیک هم که بیش از اندازه بر حقوق و آزادی‌های فردی شهروندان پا می‌فشارند، این کار، امری رایج و متعارف است.

آن عده از فیلسوفان سیاسی نیز که شورش بر ضد دولت را مجاز شمرده‌اند، در شرایط خاصی که دولت حقوق مردم را تضییع کرده و به آنان ظلم و اجحاف کند، جایز دانسته‌اند، اما در برابر دولتی که به وظایف قانونی خویش عمل می‌کند، هیچ‌گونه حق تمرّد و شورشی قائل نیستند.^{۳۲} برخی از فیلسوفان انگلیسی معتقدند:

شالوده واقعی تکلیف بیعت فایده یا مصلحت است... این مصلحت راه، من، در ایمنی و حمایتی می‌بینم که از آنها در جامعه سیاسی برخورداریم و هنگامی که کاملاً آزاد و مستقل هستیم، هرگز نمی‌توانیم بر آنها نائل آییم... هر گاه زمام‌دار مدنی، ستمگری‌اش را به حدی برساند که اقتدارش به کلی تحمل‌ناپذیر گردد، ما، دیگر ملزم به بیعت از آن نیستیم. علت بر می‌خیزد، معلول نیز به ناچار بر می‌خیزد. لیکن آشکار است که آفت‌ها و خطرهای ملزم با شورش، چنان‌اند که دست‌یازیدن به آنها، تنها، در موارد جباری و ستم‌گری واقعی، روا و مشروع است و هنگامی حکم بر آن می‌رود که سودهای این شیوه عمل بر زیان‌هایش می‌چرید.^{۳۳}

جمع‌بندی

از آن چه تاکنون ذکر شد، می‌توان به موارد زیر اشاره کرد :

۱. اجتماع مردم برای بیعت، اتمام حجت است بر کسی که صلاحیت رهبری جامعه را دارد و با استقبال جامعه، لازم است عهده دار مسئولیت شود.

۲. بیعت در بعضی موارد، فقط اعتراف و اظهار آمادگی است؛ بیعتی که پیغمبر می‌گرفت از این جهت بود. این نظیر قسم خوردن نظامی‌ها و وکلاست؛ زیرا هیچ‌کس نباید به مملکت خود خیانت کند، ولی این قسم، تأکید و گروگرفتن وجدان است و بعید نیست که شرعاً، الزامی فوق‌الزام قبلی ایجاد کند.

۳. بیعت در بعضی موارد، صرفاً پیمان است؛ مثل جایی که قبل از بیعت، الزامی در کار نیست. مثلاً اگر خلافت به شورا باشد نه به نص، هر چند قبل بیعت، الزامی نیست، اما بیعت، الزام آور است. حضرت علی علیه السلام که با زبیر و دیگران به بیعت استناد می‌کند، به یک اصل دیگر که آن هم یک اصل شرعی است استناد می‌کند و آن شورا است و الزام آور می‌باشد.

استدلال امام علیه السلام به بیعت بر اساس همین مبنای مخالفین است که انتصاب را نپذیرفتند، اما انتخاب خلیفه را بر اساس اصل مشورت، مشروع می‌دانند و چون آن حضرت همانند خلافتی پیشین، با رأی مردم، برای خلافت برگزیده شدند پس کسی حق مخالفت ندارد و پیروی از ایشان لازم است.

۴. بر مردم واجب است فردی که به عنوان رهبر جامعه اسلامی از طرف خداوند مشروعیت دارد، در جهت اهداف اسلام و مسلمانان، از او پیروی کنند و بیعت، نشان اطاعت پذیری مردم است و اطاعت و پیروی مردم به منزله رکن اصلی قدرت و توان مندی و شرط لازم برای اعمال حاکمیت است.

اگر این اقبال عمومی حاصل شد، اعمال ولایت بر رهبری جامعه، ضرورت پیدا می‌کند. همان‌طور که حضرت علی علیه السلام بعد از بیعت مردم و به دست گرفتن حکومت، با تمام توان، برای استقرار حکومت الهی در جامعه تلاش کردند.

۵. بیعت با حاکمان الهی، اعم از معصوم و غیرمعصوم، برای تحقق اوامر الهی و تأمین مصالح دنیوی و اخروی مردم است. پس به مقتضای بیعت، هم مردم وظایفی دارند و هم حاکم، و همان‌طور که پیمان‌شکنی محکوم است، ترک مسئولیت از سوی حاکم نیز محکوم بوده و آثار و عواقبی به دنبال دارد.

حاکم، در نظام اسلامی، مجری اوامر پروردگار عالم است و پذیرش بیعت، تنها، برای این منظور، معنا و مفهوم دارد. در قرآن کریم «بیعت مردم با پیامبر» به‌عنوان «بیعت با خداوند» قلمداد شده است.



۶ حضرت علی علیه السلام نیز بنیان حکومت خویش را بر بیعت مردم پی ریزی کردند؛ حضرت، انجام بیعت را از حقوق شهروندان برمی شمارند که در انجام آن کاملاً آزادند و در موارد مختلف به اصل بیعت و آزادی مردم در آن اشاره کرده اند. حضرت، در همین باره و در برابر بیعت‌شکنان و بهانه‌جویان، بیانات فراوانی دارند.

۷. در اسلام، بیعت در اعلام آمادگی برای تشکیل حکومت اسلامی، باید از روی آگاهی و اختیار کامل باشد.

۸. در جوامع دموکراتیک که همه امور از ناحیه مردم مشروعیت پیدا می‌کند و آنان‌اند که قانون وضع می‌کنند و برای اجرای آن، مجریانی انتخاب می‌کنند انتخاب حاکم و رأی دادن اکثریت مردم به یک فرد، در حقیقت، نصب او به این مقام است و قبل از رأی مردم، شخص منتخب یا هر شخص دیگری، هیچ‌گونه حقی برای اعمال حاکمیت ندارد.

۹. بیعت و رأی دادن بنا بر مبنای نصب الهی حاکم، وظیفه مردم است و این بیعت و انتخاب مردمی، سبب استحکام پایه‌های حکومت بوده و نوعی اعلام آمادگی برای قبول حاکمیت شخص منصوب است؛ زیرا، چنان‌که حاکم بتواند با همراهی و یاری گروهی از مردم، حکومت را به دست گیرد، چون حاکم، منصوب از ناحیه خدا است، مردم، باز هم وظیفه دارند حاکمیتش را بپذیرند و نسبت به حکومتش وفادار باشند؛ هر چند بیعت و رأی دادن آنان، منشأ مشروعیت او نباشد.

۱۰. بنا بر مبنای نصب حاکم اسلامی از جانب خداوند، همین که عده‌ای از مردم با انجام وظیفه خویش در جهت حمایت از او، زمینه تحقق حکومتش را فراهم سازند، کافی است؛ حتی اگر رأی اکثریت مردم دریافت نشده باشد یا حتی اکثریت با آن مخالف باشند. گرچه در فرض اخیر، حکومت، با دشواری‌هایی روبه‌رو می‌شود، اما خللی در ارکان مشروعیت آن به وجود نمی‌آید.

نتیجه‌گیری

اسلام، روابط بین حاکمان و مردم را بر اساس حقوق متقابل آنها پایه ریزی کرده و هر یک را در برابر دیگری مسئول قرار داده است. بنابراین همان‌گونه که افراد در جامعه از حقوقی برخوردارند، وظایفی را نیز در برابر حکومت بر عهده دارند. از آن چه تاکنون ذکر شد، به نظر می‌رسد منشأ این اختلاف که بیعت و انتخابات در قالب مشارکت و فعالیت سیاسی مردم، حق آنهاست یا تکلیف دینی آنان، به یک بحث مبنایی بر می‌گردد و آن «پیوستگی یا گسستگی دین و سیاست» است. اگر دین و سیاست پیوسته باشند، به عبارت دقیق‌تر سیاست، جزئی از دین باشد، فعالیت‌های سیاسی انسان تحت حاکمیت دین بوده و محکوم به یکی از احکام پنجگانه وجوب، حرمت، استحباب، کراهت و اباحه است. هدف جامعه دینی، رشد و تعالی معنوی

انسان‌هاست و «قرب الهی» به منزله کمال مطلوب برای انسان‌ها مطرح است. از این رو، هر عملی بلکه هر قصد و نیتی، در این راستا قرار می‌گیرد، حتی اعمال مباح، به گفته پیشوایان دینی، چنان چه به قصد قربت انجام بگیرد، عبادت بوده و انسان را گذشته از آن که به کمالات سوق می‌دهد، در روز قیامت نیز او را مستحق پاداش الهی می‌گرداند.

با این بینش که هر عملی می‌تواند رنگ عبادی بگیرد، رفتار سیاسی شهروندان نیز مشمول همین قاعده است. مردم به عنوان تکلیف شرعی به مشارکت سیاسی پرداخته و مثلاً در انتخابات شرکت می‌کنند. رفتار سیاسی می‌تواند در اوضاع گوناگونی محکوم به یکی از احکام پنجگانه باشد. ممکن است در اوضاعی، حاکم، که علاوه بر رهبری سیاسی، رهبر دینی مردم است و تکالیف دینی آنان را بیان می‌کند، مشارکت سیاسی را به منزله این که بقای حکومت اسلامی بدان بستگی دارد، «واجب» اعلام کند؛ چنان که حضرت امام خمینی (ره) در دهه پس از استقرار نظام جمهوری اسلامی، حضور مردم در صحنه‌های سیاسی اجتماعی هم چون انتخابات را واجب می‌شمردند، اما ممکن است در اوضاع عادی مستحب یا مباح باشد. چنان که ممکن است در زمان حاکمیت حاکمی جائز، شرکت در انتخابات که تأیید ضمنی و تقویت او را به دنبال دارد، حرام شمرده شود.



۱. موسوعة كلمات الإمام الحسين عليه السلام، ص ۳۶۱: «قد اتنى كتبكم و قدمت على رسلكم ببيعتكم أنكم لاتسلمونى و لاتخذلونى فإن تمتم على بيعتكم تصيبوا رشدكم... و إن لم تفعلوا و نقضتم عهدكم و خلعتم بيعتى من أعناقكم! فلعمرى! ما هى لكم بئكرا! لقد فعلتموها بأبى و أخى و ابن عمى مسلم! و المغرور من إغتر بكم! فحظكم اخطأتم و نصيبكم ضيغتم» و من نكث فإنما ينكث على نفسه» و سيغنى الله عنكم.»
۲. نهج البلاغه، خطبه ۳۴.
۳. ابن منظور، لسان العرب (بيروت: داراحياء التراث العربى، ۱۴۰۸ هـ.ق.) ج ۱، ج ۷، ص ۳۶۵.
۴. سيد محمد حسين طباطبايى، الميزان (قم: مؤسسه مطبوعاتى اسماعيليان، ۱۴۱۲) ج ۵، ج ۱۸، ص ۲۷۴.
۵. ابن اثير، نهاية (بيروت: مكتبة المعارف، ۱۹۶۶م) الطبعة الاولى، ج ۱، ص ۱۷۴.
۶. نهج البلاغه، خطبه ۳.
۷. ابن هشام، سيره ابن هشام (قاهره: دارالمعرفة، ۱۳۵۶ هـ.ق.) ج ۲، ص ۶۶.
۸. سيد مرتضى علم الهدى، الشافى فى الإمامة (تحقيق و تعليق از سيد عبدالزهرا الحسينى الخطيب (تهران: مؤسسه الصادق، ۱۴۱۰ هـ.ق.) الطبعة الثانية، ص ۲۰۹.
۹. ابن قتيبه الدينورى، الإمامة و السياسة (ايران: منشورات شريف رفعى، ۱۴۱۳ هـ.ق.) الطبعة الاولى، ج ۱، ص ۵۱.
۱۰. شيخ محمد حسن، امالى، مقدمه از سيد محمد صادق بحر العلوم (نجف اشرف: المكتبه الاهليه، ۱۳۸۴ هـ.ق.) ج ۲، ص ۳۴۱-۳۳۷.
۱۱. احمد بن على طبرسى، احتجاج، تحقيق از شيخ ابراهيم بهادرى و شيخ محمود هادر با اشرف شيخ جعفر سبحانى (تهران: دارالاسوه، ۱۴۱۶) الطبعة الثانية، ج ۱، ص ۴۱-۳۴.
۱۲. ر.ك: ابن هشام، السيرة النبوية، ج ۱، ص ۴۴۲.



۱۳. همان، ص ۴۴۴.
۱۴. همان، ج ۱، ص ۴۴۶.
۱۵. فتح (۴۸) آیه ۱۸.
۱۶. نهج البلاغه، نامه ۱.
۱۷. همان، نامه ۵۴.
۱۸. مائده (۵) آیه ۱: (یا ایهاالذین آمنوا أوفوا بالعقود)، دانشمندان اسلامی، از عموم این آیه، در موارد فراوانی استفاده کرده و وفای به عقد و پیمان را واجب دانسته‌اند.
۱۹. ناصر مکارم شیرازی، *أنوار الفقاهه* (قم: مدرسة الامام امیرالمؤمنین، ۱۴۱۳ هـ. ق.) الطبعة الثانية، ج ۱، ص ۵۱۷.
۲۰. فتح (۴۸) آیه ۱۰.
۲۱. الفضل بن حسن الطبرسی، *مجمع البیان* (قم: مكتبة آيةالله مرعشی نجفی، ۱۴۰۳) ج ۵، ص ۱۱۳.
۲۲. ر.ک: حسینعلی منتظری، *دراسات فی ولاية الفقیه و فقه الدوله الاسلامیه* (قم: مرکز العالی الدراسات الاسلامی، ۱۴۰۸ هـ. ق.) الطبعة الاولى، ج ۱، ص ۵۲۷.
۲۳. نهج البلاغه، نامه ۶.
۲۴. ابن قتیبه، پیشین، ج ۱، ص ۸۴؛ در نقل دیگری آمده است: «لأنَّ بیعتی بالمدينة لزمتمک و أنت بالشام كما لزمتمک بیعة عثمان بالمدينة و أنت امیر لعمر بالشام. ر.ک: ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ۱۴، ص ۴۲.
۲۵. حسینعلی منتظری، پیشین، ج ۱، ص ۴۵۹.
۲۶. همان، ج ۱، ص ۵۴۹.
۲۷. - برتراند راسل، *تاریخ فلسفه غرب* (بی‌نا، بی‌تا، بی‌جا) ج ۳، ص ۲۴۷.
۲۸. نهج البلاغه، نامه ۷.
۲۹. شیخ مفید، *ارشاد* (قم: مؤسسه آل‌البیت، ۱۴۰۳ هـ. ق.) ج ۱، ص ۱۱۶.
۳۰. ر.ک: شیخ محمد حسن نجفی، *جواهر الکلام* (داراحیاء التراث العربی) ج ۷، ص ۴۱، ص ۵۶۴.

۳۱. محمد جواد مغنیه، *فی ظلال نهج البلاغه* (بیروت: دارالعلم للملایین، ۱۹۷۲) الطبعة الاولى، ج ۲، ص ۵۰۸؛ ابن ابی الحدید، *شرح نهج البلاغه*، ج ۹، ص ۱۷۸.
۳۲. ر.ک: ویلیام تی. بلوم، *نظریه‌های نظام سیاسی*، ترجمه احمد تدین (نشر آران، ۱۳۷۳ ه.ق.) ج ۱، ص ۳۶۹.
۳۳. فردریک کاپلستون، *تاریخ فلسفه*، ترجمه بهاء‌الدین خرمشاهی (تهران: انتشارات سروش، ۱۳۷۰) ج ۵، ص ۳۶۴.



مرکز تحقیقات کامپیوتر علوم اسلامی



مرکز تحقیقات کامپیوتر علوم اسلامی